



دو لایحه در بوته نقد

رتال جامع علوم انسانی

- آیین دادرسی کیفری در کسوت لایحه‌ای تازه
- لایحه معادن: ابهام در تعاریف و مصداق‌ها



طرح‌ها و لوایح

مروری بر لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب  
در امور کیفری (۱)

# ■ آیین دادرسی کیفری در کسوت لایحه‌های تازه

دفتر بررسی‌های حقوقی

### پیش‌نوشتار

مورد قانون گردد و باعث شود که این‌گونه  
بیندیشیم که در امر تقنین دادرسی کیفری  
نیرومی نیست. آنچنان که در قوانین ماهوی  
نیاز به تدقیق و تحقیق می‌باشد، در این مورد  
نیز تفحص لازم را به عمل آوریم. این فکر  
سرمنشأ تمامی مشکلات در امر قانونگذاری  
راجع به امور دادرسی را فراهم می‌کند که ما  
طی چند سطر به این شبهه می‌پردازیم.

اولاً هرگاه قانونی در صدد ایجاد  
مقرراتی باشد که به صورت شکلی  
تأسیساتی را ایجاد و بنا می‌کند و بستر لازم  
را برای اجرای قوانین ماهوی فراهم  
می‌نماید، بدین معنا نیست که اثر و ارزش  
کمتری نسبت به سایر قوانین دارد، بلکه به  
یک معنی که ذیلاً به آن می‌پردازیم مهم‌تر  
نیز خواهد بود. نگاهی به نظامات حقوقی  
دنیا و دستگاه قضایی کشورهای صاحب

وقتی سخن از قانون آیین دادرسی کیفری  
پیش می‌آید، ناخودآگاه یک تلقی غیردقیق  
به ذهن حضور می‌کند و آن این‌که بحث  
روی مسائل شکلی است نه ماهوی. این  
برداشت که قانون آیین دادرسی کیفری  
بیان‌کننده امور شکلی است، اصولاً ناشی از  
سنسله مقرراتی است که این قانون مبین آن  
می‌باشد. هنگامی که ما به تعریف آیین  
دادرسی کیفری می‌پردازیم، باید اشاره کنیم  
که آیین دادرسی کیفری مجموعه مقرراتی  
است که برای کشف، تحقیق، تعقیب و...  
وضع شده است، اما این امر که گفته می‌شود  
آیین دادرسی کیفری تأسیس شکلی را بیان  
می‌کند و در ماهیت پیرونده و دعاوی  
مضروحه وارد نمی‌شود، شاید به گونه‌ای  
موجب سست‌انگاری و سهل‌اندیشی در

سر چیست؟ آیا قضات ما توان صدور رأی ندارند و در برخورد با پرونده‌ها با کندی عمل می‌کنند، یا این‌که نظام دادرسی ما آنچنان دچار ناهماهنگی و ضعف شده است که توان حل و فصل این حجم از کار را ندارد؟ جواب این پرسش مسلماً به ضعف در دادرسی باز می‌گردد. مثلاً اگر در متن دست نویس، کلمه «فرضاً» قید شده بود که با توجه به تمثیلی بودن جمله لازم است ما مراحل دادرسی را از یک مرحله به سه مرحله تبدیل کنیم و این باعث تطویل و اطاله دادرسی شده باشد و هر روز مشکلاتی برای قضات و دست‌اندرکاران امور قضایی به وجود آورد، این ضعف طبیعتاً ضعف در دادرسی است نه چیز دیگر. پس این نتیجه‌گیری از شکلی بودن قانون آیین دادرسی کیفری که آن را غیرمهم و بی‌اثر جلوه می‌دهد، امری اشتباه و یک تلقی باطل است.

اساساً اگر در موضوعات مطروحه در قانون آیین دادرسی کیفری به دقت بنگریم، خواهیم دید که بُعد وسیعی از دستگاه قضایی کشور در مقررات دادرسی خلاصه می‌شود. مسائلی همچون ضابطان دادگستری، صلاحیت دادگاه‌ها، تجدیدنظر، اجرای احکام و ... که اگر به صورت کامل برشماریم، مسائل اساسی و مبنایی در اجرای عدالت و بستر آن را تشکیل می‌دهند. بدیهی است سستی و ضعف در این بُعد آنچنان شرایطی فراهم خواهد آورد که هیچ قانون ماهوی ایده‌آلی نتواند به درستی و صحت مورد حکم واقع گردد.

نظامات حقوقی اعم از «رومی - ژرمنی» و «انگلو ساکسون» گویای آن است که امر دادرسی اعم از دادرسی کیفری و مدنی دارای استحکام لازم است و اصولاً در امور کیفری آنچه دستگاه قضایی یک کشور را توانمند و مستحکم می‌کند، نظام دادرسی آن می‌باشد؛ زیرا اصولاً قوانین ماهوی در هر کشور، بازگشتی اساسی به شخصی دارد که می‌تواند متهم یا مجرم یا مدعی یا مدعی علیه باشد و اگرچه نقص و سستی آن در نهایت به نقص در دستگاه قضایی و اجرای عدالت صحیح منتهی می‌شود، لیکن به صورت کلی موجب این نخواهد شد که دستگاه قضایی کشور ضعیف تلقی شود. اما هنگامی که نظام دادرسی یک کشور ضعیف و شکننده بود و مقررات دادرسی دربردارنده نکات لازم علمی و عملی در امر رسیدگی نباشد، از ابتدا تا به انتها در امر دادرسی مشکلات، عیوب و ضعف‌ها رخ می‌دهد و این ضعف آنچنان است که گاه در ذهن تک‌تک مردم ناامیدی و یأس از دستگاه قضایی و اجرای عدالت رابه‌ارمغان می‌آورد. فرض کنید که نظام دادرسی یک کشور آنچنان در امر دادرسی اطاله ایجاد کند که هر صاحب حقی با توجه به زمان و نوع رسیدگی، در خود انگیزه‌ای برای مراجعه به دستگاه قضایی برای دادخواهی و اجرای عدالت یا فصل خصومت پیدا نکند. چنین وضعیتی در نهایت چه عواقبی در پی خواهد داشت؟ اگر بخواهیم عینی‌تر و محسوس‌تر مسئله را تبیین کنیم، باید سؤال کنیم که اکنون در دستگاه قضایی ما مشکل بر

## طرح‌های اصلاح

سطح دنیا را با دیدگاه روشن مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

در حال حاضر، ما لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را پیش‌رو داریم. در این مقاله به طرح مسائل و بعضاً ایرادات و ضعف‌های موجود در لایحه می‌پردازیم و بحث خود را بر روی مواد ۱ تا ۱۴ این لایحه که تحت عنوان کلیات ذکر شده تمرکز می‌دهیم.

### نگاهی گذرا به لایحه

در پی تغییر و تحولات عمده در سیستم تشکیلاتی دادگستری (ایجاد دادگاه عمومی) و حذف نهاد دادرسی، لایحه آیین دادرسی کیفری از سوی هیئت وزیران پیشنهاد شده است که جایگزین قانون آیین دادرسی کیفری و سایر قوانین شکلی در این خصوص خواهد شد. بدین نکته مهم باید توجه داده شود که قانون آیین دادرسی کیفری از اهمیت قابل توجه برخوردار است؛ چرا که تنها وسیله رسیدن مردم و ذی‌حقان به حق‌شان و مجازات خاطیان و ناقضان قانون می‌باشد و باید به صورتی تنظیم، تصویب و به مورد اجرا گذارده شود که از هرگونه سردرگمی و پیچ و خم‌های بی‌مورد پرهیز شود و تا آنجا که امکان دارد روشن و بدون ابهام برای قضات و دست‌اندرکاران امر قضا باشد. بنابراین، درهم ریختن قانونی که بیش از ۶۰ سال قدرت اجرایی داشته و توسط مقام‌های

ثانیاً قانون آیین دادرسی کیفری همیشه خواستگاه شکلی ندارد، بلکه گاه همین مقررات، تعیین‌کننده جنبه ماهوی دعوی و امر مطروحه است. برای مثال هنگامی که در قانون دادرسی کیفری بحث روی قرار موقوفی تعقیب و منع تعقیب است، این امور اصولاً تعیین‌کننده جنبه ماهوی دعوی نیز خواهد بود یا جایی که قانون آیین دادرسی کیفری به این امر می‌پردازد که آیا این جرم از جرایم قابل گذشت است یا خیر یا این دعوی قابل اعاده دادرسی است یا خیر، فقط جنبه شکلی مد نظر نیست. در نتیجه باید گفت که قانون آیین دادرسی کیفری گرچه کسی را محکوم نمی‌کند، اما موارد بسیاری در خود دارد که در وضعیت و نوع رأی و محکوم علیه و متهم مؤثر است و گاه از نظر موضوعی پرونده را از حرکت باز می‌دارد. لذا باید به امر دادرسی کیفری در بُعد تقنینی توجه بسیار کنیم. اگر لایحه‌ای در امر دادرسی کیفری به شکل کامل و بایسته آن برای تصویب به مجلس تقدیم شود، باید بررسی‌ها و تحقیقات بسیاری روی تک تک مواد انجام گیرد و اصولاً باید بررسی شود با توجه به مبانی حقوق اسلامی چه قانونی می‌تواند راهگشای تنگناهای دستگاه قضایی و نظام دادرسی ما باشد. در این امر باید از پیشرفت‌ها و تجربه‌های سایر کشورها در امر دادرسی که گاه محصول ۲۰۰ سال تجربه دادرسی است، استفاده کنیم. همچنین باید مبانی پذیرفته شده امر دادرسی در

کسب نظر از محاکم، نقاط ضعف قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی از طریق لایحه حاضر مرتفع شود. همچنین مجلس به این نکته مهم نیز توجه داشته که به تدریج در این پنج سال نواقص و خلأها و مشکلات، اعم از شکلی و ماهوی نظام قضایی جدید نمایان و در همین راستا قانون آیین دادرسی (کیفری و مدنی) نیز تهیه و تنظیم شود. بنابراین، اگر در نظر است قانون جدیدی در زمینه آیین دادرسی کیفری تصویب شود حداقل از این فرصت باقی مانده پنج ساله (برای کسب تجربه و یافتن مشکلات و ارائه راه‌حل‌ها) استفاده کنیم. لذا پیشنهاد می‌شود لایحه را برای بررسی دقیق‌تر، عمیق‌تر و کارشناسانه‌تر به دولت عودت داده تا با فراغ بال و فرصتی مناسب‌تر درصدد ارائه یک قانون آیین دادرسی کیفری دقیق و کم ایراد و کم ابهام برآید. همچنین کلیه قوانین سابق را نیز در نظر بگیرند و تا حد ممکن از قوانین سایر کشورها که در بعد دادرسی تجربیاتی ارزنده دارند، استفاده کنند. در ادامه ابتدا متن ۱۴ ماده لایحه ارائه و سپس به نقد و ارزیابی آن می‌پردازیم:

### مستن ۱۴ ماده لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری کلیات

ماده ۱- آیین دادرسی کیفری مجموعه اصول و مقرراتی است که برای کشف و تحقیق جرایم و تعقیب مجرمان و اجرای احکام جزایی و تعیین وظایف و اختیارات

قضایی اجرا شده است و ارائه لایحه‌ای جدید که بررسی اولیه نشان می‌دهد که بسیار شتابزده و بدون دقت و دیدگاه‌های تخصصی و کارشناسانه تنظیم و به مجلس تقدیم شده است، نمی‌تواند مشکلات قضایی مردم را حل کند. از همه مهم‌تر آنچه که در تدوین یک قانون شکلی (دادرسی کیفری) باید به طور دقیق مورد توجه واقع شود، جلوگیری از طولانی شدن جریان دادرسی و حصول به نتیجه می‌باشد که این مهم متأسفانه در لایحه اخیر مورد عنایت قرار نگرفته است. پیشنهادی که برخی از کارشناسان و دست‌اندرکاران امر قضا ارائه نموده‌اند دلالت بر بقای قانون آیین دادرسی کیفری دارد. بدین نحو که از ارائه و تصویب یک قانون آیین دادرسی کیفری جدید چشم پوشی نموده و صرفاً یک کارشناسی و عمیقی را دولت انجام داده و چارچوب قانون آیین دادرسی کیفری سابق حفظ و صرفاً تمامی مواد مورد ارزیابی و بررسی کارشناسی دقیقی قرار گیرد و صرفاً موادی که نیاز به اصلاح دارد، تغییر کند. سایر مواد و قوانین پراکنده‌ای که راجع به آیین دادرسی کیفری موجود است را نیز در این قانون می‌توان درج کرد تا مجموعه‌ای از آیین دادرسی کیفری فراهم شود.

با توجه به فرصت پنج‌ساله‌ای که مجلس چهارم برای اجرای قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب تعیین کرده بود- و البته ظرف مدت کمتر از یک سال کلیه دادرسی‌های سراسر کشور حذف و سیستم جدید بنیاد نهاده شد - پیشنهاد می‌شود با

## طرح معاونت

۲- جرایمی که با شکایت شاکی توسط قاضی تعقیب می‌شوند و با گذشت وی تعقیب موقوف نخواهد شد.

۳- جرایمی که با شکایت شاکی توسط قاضی تعقیب می‌شوند و با گذشت وی تعقیب موقوف خواهد شد.

تبصره - تفکیک و تعیین این که امر جزایی تابع کدام یک از انواع یادشده است به موجب قانون می‌باشد.

ماده ۵- تعقیب امر جزایی فقط نسبت به مرتکب جرم یا کسانی خواهد بود که در آن شرکت یا معاونت داشته باشند.

ماده ۶- تعقیب امر جزایی و اجرای مجازات که طبق قانون شروع شده باشد موقوف نمی‌شود، مگر در این موارد زیر:

اول - فوت متهم یا محکوم علیه؛  
دوم - گذشت شاکی یا مدعی خصوصی در جرایم قابل گذشت؛

سوم - مشمولان عفو؛

چهارم - قانون لاحق عمل سابق را جرم ندانسته و یا آن را قابل مجازات نداند.

ماده ۷- هرگاه تعقیب امر جزایی به جهتی از جهات قانونی موقوف و یا منتهی به صدور حکم برائت شود، رسیدگی به جهات دیگر انجام خواهد گرفت.

ماده ۸- شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان می‌شود و آن را مطالبه می‌کند مدعی خصوصی است و تا زمانی که دادخواست ضرر و زیان تسلیم نکرده شاکی خصوصی نامیده می‌شود.

مقام‌های قضایی وضع شده است.

ماده ۲- جرم ممکن است دارای یکی از جنبه‌های زیر باشد:

اول- جنبه الهی، از آن جهت که تعدی به حقوق الهی می‌باشد و آن منحصر است به حدود و تعزیرات شرعی.

دوم- جنبه عمومی، از آن جهت که تعدی به حقوق جامعه و محل نظم همگانی می‌باشد.

سوم- جنبه خصوصی، از آن جهت که تعدی به حقوق شخص یا اشخاص یا گروه معینی می‌باشد.

تبصره - جرمی که دارای دو جنبه می‌باشد می‌تواند موجب دو ادعا شود:

الف - ادعای عمومی برای حفظ حدود الهی و حقوق و نظم عمومی.

ب - ادعای خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان شخصی یا گروهی.

ماده ۳- تعقیب متهم و مجرم از جهت جنبه الهی و عمومی به عهده مقام‌های قضایی است و از جهت جنبه خصوصی با تقاضای شاکی خصوصی شروع می‌شود.

ماده ۴- جرایم از جهت اقامه و تعقیب دعوی به سه دسته به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

۱- جرایمی که تعقیب آنها به عهده رئیس حوزه قضایی است، چه مدعی خصوصی اقامه دعوی کرده یا نکرده باشد رئیس حوزه قضایی می‌تواند این وظیفه را به یکی از معاونان خود تفویض کند.

**ماده ۹-** در مواردی که تعقیب امر جزایی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی موقوف می شود هرگاه شاکی یا مدعی خصوصی پس از صدور حکم قطعی گذشت کند اجرای حکم موقوف می شود و چنانچه قسمتی از حکم اجرا شده باشد بقیه آن موقوف و آثار حکم مرتفع می شود مگر این که در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

**ماده ۱۰-** هرگاه قبل از صدور حکم قطعی دادگاه، متهم فوت کند ادعای خصوصی به قوت خود باقی است. اسقاط حقوق عمومی به جهتی از جهات قانونی موجب اسقاط حقوق خصوصی نمی شود.

**ماده ۱۱-** پس از آن که متهم به جهتی از جهات قانونی تحت تعقیب قرار گرفت متضرر از جرم می تواند تمامی دلایل و مدارک خود را اعم از اصل یا رونوشت به مأمور تعقیب تسلیم کند که ضمیمه پرونده شود و نیز می تواند تا آخرین جلسه دادرسی تسلیم دادگاه نماید. مطالبه ضرر و زیان وی مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می باشد.

**ماده ۱۲-** هرگاه دادگاه متهم را مجرم تشخیص دهد مکلف است ضمن صدور حکم جزایی حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی را نیز طبق دلایل و مدارک موجود صادر نماید مگر این که رسیدگی به ضرر و زیان محتاج به تحقیقات بیشتری باشد که در این صورت دادگاه حکم جزایی را صادر،

پس از آن به دادخواست ضرر و زیان رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر می نماید.

**ماده ۱۳-** دادگاه های عمومی و انقلاب صلاحیت دارند به کلیه ایرادهای دو طرف دعوا و مبانی و مقدمات جرم رسیدگی کنند. هرگاه ضمن رسیدگی به پرونده ای، مشخص شود اتخاذ تصمیم منوط است به امری که رسیدگی به آن از اختیارات دادگاه دیگری می باشد قرار «اناطه» صادر و به طرفین ابلاغ می شود، ذی نفع مکلف است ظرف یک ماه موضوع را در دادگاه صالح پیگیری و گواهی آن را به دادگاه رسیدگی کننده ارائه نماید. در غیر این صورت دادگاه به رسیدگی خود ادامه داده و تصمیم مقتضی خواهد گرفت.

**ماده ۱۴-** در صورتی که رسیدگی به موضوع از جمله مسائلی باشد که در محدوده اختیارات تفویضی به قاضی رسیدگی کننده نباشد قرار امتناع از رسیدگی صادر و موضوع را به اطلاع رئیس حوزه قضایی جهت تعیین دادرسی برای رسیدگی می رساند.

### لایحه از منظر نقد

در این لایحه که با عنوان لایحه آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری نام گرفته، قسمتی تحت عنوان کلیات آمده است. قبل از این که داخل در بحث مواد و طرح ایرادات شویم، نکته اول مورد بحث را به عنوان لایحه اختصاص

## طرح‌های اولیه

تأسیس تجدیدنظر می‌باشد. در تعریفی که ماده ۱ لایحه یادشده از آیین دادرسی کیفری عرضه کرده است، به ذکر مصادیقی چون کشف و تحقیق جرم، تعقیب مجرمان، اجرای احکام و تعیین وظایف مقامات قضایی پرداخته و سخنی از مسئله تجدیدنظر که از مهم‌ترین اجزای دادرسی کیفری است، به میان نیاورده است. شاید استدلال ندوین‌کنندگان لایحه این باشد که به دلیل طرح مسئله تجدیدنظر در قانون دادگاه‌های عام، لزومی به ذکر آن در متن این لایحه نمی‌باشد، اما این استدلال صحیح نیست، زیرا مسئله تجدیدنظر که در گذشته در قالب پژوهش و فرجام در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ مطرح بوده، به دلیل این که از اجزای لاینفک دادرسی کیفری محسوب می‌شود و در همه قوانین دادرسی به عنوان فصل جداگانه‌ای ذکر می‌شود، باید در تعریف ماده ۱ لایحه و در متن قانون به صورت فصلی مستقل ذکر گردد.

۲- در ماده ۲ لایحه تدوین‌کنندگان آن، جرم را دارای سه جنبه دانسته‌اند: جنبه الهی، جنبه عمومی و جنبه خصوصی. ابتدا سؤال این است که چرا جرم باید دارای سه جنبه باشد و جنبه الهی از جنبه عمومی تفکیک شود؟ اصولاً جرم، عمل خلاف نظم عمومی است و اصلاً و اساساً جرم، به نقض حقوق عمومی

می‌دهیم: «لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب». تقدیم‌کنندگان لایحه با توجه به وجود قانون دادگاه‌های عام، روند قانون دادرسی کیفری را به این سمت سوق داده‌اند که قانون آیین دادرسی کیفری به طور اختصاصی مربوط به این نوع دادگاه‌ها باشد و با طرح این عنوان، دوگانگی و چندگانگی را در دادرسی پذیرفته‌اند. پذیرش دوگانگی در دادرسی به این معناست که ما در دادگاه‌های عمومی و انقلاب موظفیم مقررات این لایحه را اجرا نماییم، اما در دادگاه‌های اختصاصی چون دادگاه‌های نظامی و دادگاه ویژه روحانیت، این الزام وجود ندارد. دوگانگی در دادرسی موجب خواهد شد که متهم و شاکی در بعضی موارد از حقوق لازم برخوردار نشوند و یک حق با تغییر در جایگاه دادرسی به صورتی متفاوت مورد رسیدگی قرار گیرد. لذا بهتر این است که همچون قانون سال ۱۳۳۰ که قانون آیین دادرسی کیفری نام داشت، ما نام این قانون را قانون آیین دادرسی کیفری بگذاریم و آن را مختص به دادگاه‌های عمومی و انقلاب نکنیم. همان‌طور که در دیگر کشورها نیز این امر به درستی پذیرفته شده است که همه دادگاه‌ها اعم از دادگاه‌های اختصاصی و عمومی باید پیرو یک نوع دادرسی باشند. البته این امر مانع از لحاظ نمودن شرایط خاص دادگاه‌ها در قانون نخواهد بود.

۱- در مورد ماده ۱ لایحه، مسئله قابل بحث،



منتهی می‌شود، اما جرایمی وجود دارند که جنبه عمومی جرم در آنها از جنبه خصوصی ضعیف‌تر است. قانونگذار در این موارد جنبه خصوصی را مرجح دانسته و شخص را موظف کرده است که برای احقاق حق خود شکایت نماید، وگرنه حق وی قابل رسیدگی نخواهد بود. در سیستم حقوقی اسلامی گرچه جرم یا دارای جنبه حق الهی و یا جنبه حق الناسی یا هر دو است، اما به نظر می‌رسد که جنبه حق الهی چیزی جدا از جنبه عمومی نباشد. اصولاً جرم زاییده حکومت و حقوق عمومی است و با این منطق که حقوق اسلامی در چارچوب حکومتی مجری است دیگر قید حق الهی با حق عمومی قابل تفکیک نیست، بلکه بر هم منطبق است. بنابراین، می‌توان این چنین گفت که ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ که جرم را دارای دو حیثیت عمومی و خصوصی دانسته صحیح و با حقوق اسلامی سازگار بوده است. به نظر می‌رسد تدوین‌کنندگان لایحه با پافشاری بر روی لفظ، دچار ناهماهنگی شده‌اند و در حقیقت با ذکر دو جنبه عمومی و خصوصی می‌توانستند هدف و نتیجه را عاید نمایند.

ناهماهنگی و تناقض مشهود در تبصره ماده ۲ لایحه، به خوبی گویای خطای تدوین‌کنندگان می‌باشد. در تبصره ماده ۲ آمده است: «جرمی که دارای دو جنبه می‌باشد می‌تواند موجب

دو ادعا شود الف- ادعای عمومی...، ب- ادعای خصوصی...». حال مسئله اینجاست که اگر هر جرم طبق ماده ۲ لایحه می‌تواند دارای سه جنبه و سه حیثیت باشد، چرا نتواند موجب سه ادعا شود و باید فقط موجب دو ادعا گردد؟ در اینجا تدوین‌کنندگان به طور تلویحی اشتباه خود را اذعان کرده‌اند و حیثیت عمومی را با حیثیت الهی یکی دانسته و یک ادعا بر هر دو قائل شده‌اند.

در لایحه سال ۱۳۶۷ که شورای عالی قضایی در مورد آیین دادرسی کیفری به مجلس ارائه داد، جرم دارای دو حیثیت ذکر شده و حقوق عمومی و الهی در کنار یکدیگر آمده بود. چنین وضعیتی به مراتب بهتر از آن چیزی است که لایحه حاضر ارائه داده است. به هر حال، این ماده و تبصره به صورت ناهماهنگی تنظیم شده است. در ضمن از لحاظ قانون‌نویسی بهتر است تبصره ماده ۲ به صورت ماده نوشته شود؛ زیرا مطلبی که دارای دو بند الف و ب باشد، به طور معمول در قوانین کیفری در قالب ماده ذکر می‌شود نه تبصره.

۳- ماده ۳ لایحه دارای سه ایراد کاملاً آشکار است: ایراد اول، آوردن لفظ مجرم در کنار متهم است که کاملاً غلط می‌باشد. هیچ‌گاه شخصی در مرحله تعقیب، مجرم قلمداد نخواهد شد و آوردن این دو لفظ در کنار هم با در نظر گرفتن این که مترادف نیستند، از لحاظ نوع تنظیم و محتوای آنها اشتباه است. در واقع

## طرح‌های اولیه

با قسمت اول ندارد؛ زیرا قسمت اول در مقام بیان وظیفه است و قسمت دوم فقط بیان مطلب می‌کند. اگر به ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ توجه کنیم، می‌بینیم که ماده به صورت صحیح آمده بود؛ زیرا در آن بیان شده که اقامه دعوی... از حیث حقوق عمومی، بر عهده اداره مدعی العموم (یا دادستان) است و اقامه دعوی از حیث ضرر و زیان شخصی بر عهده مدعی خصوصی است، اما در ماده ۳ لایحه، مطلب با شکلی ناصحیح بیان شده است.

۴- در ماده ۴ لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری چند مطلب قابل بحث است که به بیان آن می‌پردازیم. در لایحه نسبت به قانون سابق یک مطلب افزوده شده و آن عبارت است از این که جرایم را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۴-۱- جرایمی که مطلقاً غیر قابل گذشت‌اند؛

۴-۲- جرایمی که مطلقاً قابل گذشت‌اند؛

۴-۳- جرایمی که به صورت نسبی قابل گذشت‌اند؛ یعنی تا شروع به تعقیب

قابل گذشت بوده و بعد از تعقیب غیر قابل گذشت‌اند.

در تبصره ماده ۴، تفکیک و تعیین جرایم قابل گذشت مطلق و نسبی را منوط به قانون دیگری کرده‌اند. در حال حاضر هیچ ماده قانونی در مجموعه

تدوین‌کنندگان ایرادی را که به ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفر سال ۱۳۳۰ وارد بود، دوباره تکرار کرده‌اند.

ایراد دوم در مورد آوردن کلمه «مقام‌های قضایی» است. تعقیب متهم از نظر جنبه الهی و عمومی تنها بر عهده شخص رئیس حوزه قضایی است. اگر تدوین‌کنندگان، قانون دادگاه‌های عام را مدنظر داشته باشند و این امر را تصور کنند که با حذف دادرسی و دادستان، مدعی عمومی وجود ندارد، آن گاه به این نتیجه خواهند رسید که همه مقامات قضایی حق تعقیب متهم را از جنبه الهی و عمومی ندارند، بلکه تنها رئیس حوزه قضایی - که جانشین دادستان است - می‌تواند عهده دار تعقیب باشد. اصولاً ذکر کلمه «مقام‌های قضایی» ایجاد ابهامات بسیاری خواهد کرد، چون ما دارای مقامات قضایی بسیاری از قبیل: وزیر دادگستری، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و... هستیم و عدم مشخص نمودن آن مطابق با منطبق قانون دادگاه‌های عام، می‌تواند موجب برداشت‌های متشتت و متفاوتی از قانون شود.

اما ایراد سوم، در مورد آوردن لفظ شاکسکی خصوصی است که عبارت صحیح همان طور که در قانون سابق آمده بود مدعی خصوصی می‌باشد. اصولاً قسمت دوم ماده ۳ هیچ ارتباطی

قوانین ما وجود ندارد که جرایم قابل گذشت و غیر قابل گذشت را از یکدیگر تفکیک کند. لازم بود در همین ماده کلیه جرایم قابل گذشت مطلق و نسبی مشخص می شد و نقص قانونی مشهود در دادرسی کیفری را که از ابتدای انقلاب موجب ابهام و سردرگمی قضات، حقوقدانان و وکلا و... شده است برطرف می نمود. ممکن است در جواب گفته شود این امر نیاز به کار و بررسی کارشناسی وسیعی دارد. بانه، ولی ما چاره‌ای نداریم؛ زیرا جایگاه مشخص کردن جرایم قابل گذشت در همین قسمت است. ما نمی توانیم قانون را ناقص کنیم به این بهانه که احتیاج به بررسی و کارشناسی دارد.

۵- ماده ۵ لایحه به شخصی بودن مسئولیت کیفری اشاره دارد که از مختصات قوانین ماهوی است و در محل خود در قانون مجازات اسلامی بیان شده است. در واقع این ماده، اضافی و فاقد کاربرد است و در اینجا نیاز به ذکر این مطلب نمی باشد. چنین امری، حشو است و حشو در قانون نویسی قبیح است. این که غیر مجرم را نمی توان تعقیب کرد از مسلمات و سدیهیات است و ما قصد نداریم که قانون حجیم داشته باشیم، بلکه آنچه لازم است باید ذکر شود، این ایراد به ماده ۷ قانون سابق نیز به یک معنی وارد است، اما اگر منظور تدوین کنندگان، مسئولیت کیفری اشخاص غیر شریک مانند پدر و کارفرما

بوده در اینجا ناقص آورده شده است. ضمناً در قوانین ماهوی ما این مسئله کاملاً حل شده و اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری به بارزترین شکل تصریح شده است. بنابراین، ماده ۵ اضافی است و باید حذف شود.

۶- ماده ۶ لایحه به موارد موقوفی تعقیب اشاره دارد و چهار مورد را ذکر نموده است. چند ایراد در متن ماده مشهود است. اول، بند دوم ماده ۶ جرایم قابل گذشت را به ماده خاصی ارجاع نداده است و با توجه به مشخص نبودن جرایم قابل گذشت، هیچ مشکلی را حل نمی کند. دوم، بند سوم ماده ۶ لایحه مشمولان عفو را از موارد موقوفی تعقیب دانسته است. در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ به درستی عفو عمومی ذکر شده بود و این تصریح، شبهه عفو خصوصی را مرتفع می کرد. اصولاً یا باید این بند حذف شود یا این که مشمولان عفو عمومی ذکر شوند؛ زیرا عفو خصوصی موجب قرار موقوفی تعقیب نخواهد شد. سوم، بند چهارم ناظر بر موردی است که قانون لاحق، عمل را جرم ندانسته یا آن را قابل مجازات نمی داند. این بند با آوردن لفظ عمل، موجب ابهام در مورد اعمال غیر از فعل می شود؛ زیرا ما علاوه بر فعل، ترک فعل نیز داریم. ایراد دیگر این بند، تطویل آن است و قانون هرچه موجزتر و در کلمات کمتری تقریر شود، بهتر و پسندیده تر است که تدوین کنندگان

## طرح‌های اولیه

دیدگاه حقوق اسلامی نیز مبانی آن کاملاً تأیید شده است، اما این لایحه رویه عملی بعضی از قضات را که مخالف با اعاده خسارات معنوی به اشخاص هستند پذیرفته است و با عدم ذکر تقسیم‌بندی فوق‌الذکر این رویه را دنبال می‌کند که اصل ۱۷۱ را در نظام دادرسی تضعیف نماید که در نهایت منجر به از بین رفتن حقوق اشخاص خواهد شد. اگر ما به ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ نگاهی بیندازیم، کامل بودن آن را تأیید می‌کنیم. تدوین این ماده به این صورت کاملاً قابل ایراد است و موجب انحراف بیش از پیش دادگاه‌ها از اصل ۱۷۱ خواهد شد.

۹- اصولاً جایگاه ماده ۹ لایحه در اینجا نیست. حکم این ماده مربوط به جرایم قابل گذشت است و باید پس از ماده ۶ ذکر شود؛ زیرا ترتیب مواد در قانون، باید گویای مفاهیم مربوطه نیز باشد. ترتیب‌بندی مواد لایحه در موارد زیادی کاملاً با روند مفاهیم مواد تناقض دارد که ما در کلیات به دو مورد برخورد کردیم. مطلبی دیگر که در این قسمت قابل ذکر است، جزء آخر ماده ۹ می‌باشد که بیان داشته است: «مگر این که در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد». هیچ لزومی به ذکر این جمله نیست؛ زیرا حکم ماده بر اساس منطوق حقوقی است و اگر ما خلاف آن را طبق قوانین دیگر

می‌توانستند به جای این عبارت «نسخ قانون جزا» را ذکر نمایند.

۷- ماده ۷ بیان کاملاً نارسایی در ادای مطلب دارد. بدین ترتیب که «کلیتاً اسقاط حقوق عمومی به جهتی از جهات قانونی موجب اسقاط حقوق خصوصی نمی‌شود». ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری که اکنون نیز در این لایحه با همان شماره بیان شده است، بیان رسا و درستی دارد. ماده ۷ و ماده ۱۰ لایحه می‌توانست در یک ماده تدوین شود و پس از ماده ۸ لایحه ذکر گردد؛ زیرا این دو ماده بیان‌کننده این امر است که رسیدگی به ضرر و زیان هیچ‌گاه منتفی نخواهد شد.

۸- در ماده ۸ لایحه یک نقص اساسی وجود دارد. اصولاً طبق اصل ۱۷۱ قانون اساسی، ضرر و خسارت شامل خسارات مادی و معنوی می‌شود، قوانین عادی نیز تقسیم‌بندی خسارات به مادی و معنوی را پذیرفته است، (ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱ قانون مطبوعات). اساساً پذیرفتن این تقسیم‌بندی که در قانون آیین دادرسی کیفری سابق (ماده ۹) نیز به صورت کاملی آمده بود، یک پیشرفت در نظام حقوقی ایران محسوب می‌شد. نویسندگان قانون اساسی و سایر قوانین فوق‌الذکر این پیشرفت را در نظر گرفته و به خوبی آن را تدوین نموده‌اند و از

سؤال این است که هرگاه دادگاه متهم را مجرم تشخیص ندهد، تکلیف چیست؟ در تبصره ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور، در این زمینه مقرر داشته بود: «در صورتی که دعوی جزایی در دادگاه کیفری منتهی به صدور حکم برائت متهم یا قرار موقوفی تعقیب شود دادگاه مزبور مکلف است به دعوی حقوقی در صورتی که در دادگاه کیفری مطرح شده باشد رسیدگی کرده، رأی صادر نماید». در حالی که با توجه به صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی، در نظام قضایی فعلی چنین مشکلی بروز نخواهد کرد. در حال حاضر هر دادگاه عمومی صلاحیت رسیدگی به جرایم و همچنین امور مدنی را داراست. به نظر می‌رسد تبصره ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ که به صورت ماده ۷ آمده است، باید به صورت ضمیمه متن ماده ۱۲ یا تبصره‌ای در ذیل آن بیان شود.

۱۲- ماده ۱۳ لایحه آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بیان‌کننده «اناطه» است. «اناطه» اصولاً یک سیستم فرانسوی در مورد رسیدگی به امور حقوقی در دادگاه کیفری است. مطلبی که در ماده ۱۳ ذکر شده در حقیقت قرار عدم صلاحیت است نه «اناطه». قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، صلاحیت عام را به دادگاه‌ها و قضات واگذار نموده است.

بیان کنیم، اصولاً منطق حقوقی را خدشه دار کرده‌ایم و قانونگذار نباید این امر را مجاز بشمارد.

۱۰- ماده ۱۱ لایحه که همان ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ است، دچار یک اشتباه در تدوین شده است. ماده ۱۱ می‌گوید: «متضرر از جرم می‌تواند تمامی دلایل و مدارک خود را اعم از اصل یا رونوشت به مأمور تعقیب تسلیم کند که ضمیمه شود» و ادامه می‌دهد: «و نیز می‌تواند تا آخرین جلسه دادرسی تسلیم دادگاه نماید». این امر که تا آخرین جلسه شخص متضرر می‌تواند دادخواست ضرر و زیان بدهد، تالی فاسد دارد که همانا اطاله دادرسی است؛ زیرا قاضی پرونده پس از بررسی و تجدید جلسه، آماده صدور رأی است. در هنگام صدور رأی، شخص دادخواست ضرر و زیان می‌دهد و این باعث می‌شود که چند جلسه نیز برای ضرر و زیان تشکیل شود. چنین امری به خودی خود اطاله بیشتر دادرسی را که معضل نظام قضایی ماست به دنبال خواهد داشت. همچنین مشخص نیست جلسه آخر دادرسی کدام جلسه است. بنابراین، ذکر ماده ۱۲ سابق که اولین جلسه را ذکر کرده بود صحیح‌تر و کارشناسانه‌تر می‌باشد.

۱۱- تدوین‌کنندگان لایحه، در ماده ۱۲ بدون توجه به قانون دادگاه‌های عام، عیناً قسمتی از ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۳۰ را آورده‌اند.

## طرح‌های اصلاحی

ماده ۴ همین قانون به رئیس قوه قضائیه اختیار داده است که در هر حوزه قضایی، قضات را با توجه به تبحر و تجربه‌شان به رسیدگی به دعاوی حقوقی، کیفری، احوال شخصیه و امثال آن اختصاص دهد. اگر منظور تدوین‌کنندگان لایحه مصداق ماده ۴ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب باشد، اشکالی اساسی پیش می‌آید. اصولاً تعیین صلاحیت از قواعد امره است و قواعد تنها از طریق قانونگذاری قابل ایجاد است. ما نمی‌توانیم ابتدا صلاحیت عام برای دادگاه‌ها طی قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب ایجاد کنیم، سپس طبق یک ماده، عکس آن را که اختصاصی کردن دادگاه‌هاست به رئیس قوه قضائیه بسپاریم. در اینجا تدوین‌کنندگان با ملاحظه ماده ۱۷ قانون دادرسی کیفری سعی کرده‌اند این تأسیس را حفظ کنند. اما با مطرح شدن دادگاه‌های عمومی که مبنای آن صلاحیت عام است در تناقض می‌باشد. به نظر می‌رسد این دیدگاه مبنای تأسیس «اناطه» را به خوبی درک نکرده و عدم صلاحیت و تأسیس «اناطه» را با یکدیگر مخلوط کرده‌است. اگر ماده ۱۴ لایحه را ناظر به تبصره ۳ ماده ۳ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب بدانیم، شاید دارای ایراد کمتری باشد؛ زیرا در تبصره ۳ ماده ۳ قانون دادگاه‌های

عمومی و انقلاب، رسیدگی به امور مربوط به نکاح و طلاق را منوط به اجازه مخصوص از طرف رئیس قوه قضائیه کرده است و ماده ۱۴ لایحه به قاضی اختیار امتناع از رسیدگی داده است. گرچه ماده ۱۴ نیز می‌تواند شامل ماده ۴ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب شود، بدین معنی که قاضی دادگاه به استناد ماده ۱۴ می‌تواند در موردی که رئیس قوه قضائیه وی را برای رسیدگی به امور فقط کیفری اختصاص داده است، بر اساس این که تفویض اختیارات وی در این حد است، نسبت به امور حقوقی مطروحه در پرونده قرار امتناع صادر کند. همچنین قاضی طبق ماده ۱۳ نیز می‌تواند صرفاً قرار «اناطه» صادر کند و به طرفین ابلاغ نماید که به دادگاهی مراجعه کنند که دارای اختیارات لازم برای رسیدگی است. ملاحظه می‌شود که مواد ۱۳ و ۱۴ در واقع مبهم‌اند. اولاً «اناطه» به معنای حقوقی کلمه در ماده ۱۳ وجود ندارد، بلکه تدوین‌کنندگان قرار عدم صلاحیت را در پوشش قرار «اناطه» ذکر کرده‌اند. ثانیاً مواد ۱۳ و ۱۴ بیان‌کننده یک امر هستند و این موجب تشتت آرای محاکم و سستی بیان قانونگذار خواهد شد.